

تبیین ارتباط جامعه‌پذیری جنسیتی و طلاق

(مقایسه زنان مطلقه و غیر مطلقه دارای طلاق عاطفی شهر بندر عباس)

محبوبه مهرابی^۱، نوروز هاشم زهی^۲، مهناز رونقی نوتاش^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۲۵

چکیده

جامعه‌پذیری جنسیتی به عنوان یکی از پایه‌ای‌ترین انواع جامعه‌پذیری، حیات فردی و اجتماعی شخص، از جمله، ثبات زندگی زناشویی وی را متأثر می‌سازد. هدف تحقیق حاضر، تبیین رابطه جامعه‌پذیری جنسیتی با طلاق، بین ۱۷۸ زن مطلقه و ۲۲۲ زن دارای طلاق عاطفی است که به روش پیمایشی و در بندرعباس، انجام شد. این مطالعه برای تبیین جامعه‌پذیری جنسیتی، از تئوری‌های زیستی و اجتماعی و برای تبیین طلاق، از نظریه‌های کارکردگرایی ساختاری و مثلث عشق بهره برد. در پژوهش حاضر، نمونه‌گیری تصادفی ساده و طبقه‌ای متناسب با حجم، جهت زنان دارای طلاق عاطفی و نمونه‌گیری زنجیره‌ای جهت زنان مطلقه استفاده شد. داده‌های پرسشنامه با مصاحبه جمع‌آوری و روایی صوری از طریق مرور ادبیات و قضاوت خبرگان، روایی سازه‌ای با تحلیل عاملی و پایایی آن با آلفای کرونباخ تأیید گردید. نتایج بدست آمده نشان داد، جامعه‌پذیری جنسیتی ۲۹/۴ درصد از زنان مطلقه و ۷۰/۶ درصد از زنان دارای طلاق عاطفی، سستی است و از سوی دیگر ۶۰/۲ درصد از زنان مطلقه و ۳۹/۸ درصد از زنان دارای طلاق عاطفی، جامعه‌پذیری جنسیتی مدرن داشتند. مطابق نتایج آزمون کای اسکوتر نیز، بین نوع جامعه‌پذیری جنسیتی زنان، ارزش‌های جنسیتی، نابرابری جنسیتی و روابط قدرت با نوع طلاق، رابطه معناداری وجود دارد. بر این اساس، زنان دارای طلاق عاطفی، نسبت به زنان مطلقه، دیدگاه سستی‌تری دارند.

واژگان کلیدی: جامعه‌پذیری جنسیتی، ارزش‌های جنسیتی، نابرابری جنسیتی، روابط قدرت، طلاق (قانونی، عاطفی).

۱. عضو هیأت علمی گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران؛ mah_mehrabi@pnu.ac.ir

۲. گروه علوم اجتماعی واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)؛ no_hashemzahi@yahoo.com

۳. گروه علوم ارتباطات واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ ronagh_m@yahoo.com

مقدمه و بیان مسأله

خانواده، اولین پایه گذار شخصیت، ارزشها و معیارهای فرد است و نقش مهمی در تعیین سبک و خط مشی زندگی وی دارد (اسحاقی، ۱۳۹۱: ۹۸). به اعتقاد گود، نهاد خانواده، متأثر از مدرنیزاسیون، تغییراتی اساسی را تجربه می‌کند. اسملسر، تغییر پایگاه و نقش زنان را یکی از مهمترین نتایج این تغییرات برمی‌شمارد (زاهدی، ۱۳۹۲: ۱۰۲). نقش‌های جنسیتی مناسب و شیوه ایفای آن، از نظر بوردیو، اساسی‌ترین آموخته هر فرد در زندگی اوست، که در فرایند جامعه پذیری جنسیتی می‌آموزد (احمدی، ۱۳۹۲: ۱۰). کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی اعضای جامعه در این فرایند، شکل می‌گیرد و در عرصه های مختلف زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی بروز پیدا می‌کند و به افراد، روابط اجتماعی و نهادها شکل و معنا می‌دهد. بنابراین، نوع کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی فرد بر مناسبات خانوادگی و زناشویی او نیز تأثیر قابل تأملی دارد (سفیری و ایمانیان، ۱۳۸۸: ۲۳).

مدرنیته، چالشهای بنیادینی را در فرایند جامعه‌پذیری، ایجاد می‌کند (اسحاقی، ۱۳۹۱: ۹۸). فرد در فرآیند مدرنیته به این آگاهی می‌رسد که در مسیر مدرنیته قرار گرفته و انتخاب‌های پرشماری پیش روی خود دارد و این موضوع نگرش وی را تغییر می‌دهد (نیک پی، ۱۳۸۰: ۱۳)؛ در نتیجه، شیوه‌های متعارف تعامل اعضاء خانواده، بویژه زوجین دست خوش تغییر می‌شود و خانواده را با مسائل جدیدی از جمله تضاد منافع فردی و جمعی، روبه رو می‌سازد که غلبه بر این موارد، تغییر الگوهای ذهنی و بازنگری در شیوه‌های رفتاری اعضاء را می‌طلبد (اعظم آزاده، ۱۳۹۵: ۹). گذر از جامعه سنتی به مدرن، منجر به باز تعریف هویت انسانی و اجتماعی زنان و مردان می‌شود؛ از مهمترین پیامدهای این فرایند، پرسش برانگیز شدن ساختارها و ارزشهایی است که تبعیض و نابرابری جنسیتی بین زنان و مردان را بدیهی می‌شمارد (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۷۷-۱۷۶). بوردیو، بدیهی و طبیعی تلقی نشدن سلطه و کنترل مردانه را مهمترین تغییر در جامعه مدرن نسبت به سنتی می‌داند (یعقوبی و رئوفی، ۱۳۹۷: ۱۷۰). بنابراین، نابرابریهایی که روزگاری ذاتی و طبیعی تلقی می‌شد، پایگاه خود را در ذهن و فکر زنان از دست داده و مشروعیت آن حتی در دورافتاده ترین نقاط، فرو می‌ریزد (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۷۷-۱۷۶). بسیاری معتقدند، همین تعارض‌ها و دوگانگی‌های ارزشی، ریشه بسیاری از تحولاتی است که امروزه

باعث تغییرات عدیده‌ای در نهاد خانواده شده و تنش‌ها، تضادها و آسیب‌هایی را در میان افراد تشکیل دهنده این نهاد به وجود آورده است (محمودیان و خدامرادی، ۱۳۸۹: ۲۳)؛ فرایندی که به مرور زمان، تمامی ابعاد و زوایای ساختی-کارکردی خانواده را تحت تأثیر قرار داده است (اسحاقی، ۱۳۹۱: ۹۸).

ایران معاصر نیز، با ورود به فرآیند نوسازی، شاهد بهم ریختگی کرداری و اندیشه‌ای در ساختارهای اجتماعی می‌باشد (خلیلی، ۱۳۸۶: ۱۶۵). در این راستا، تعریف و احراز نقشهای جنسیتی در خانواده نیز، بهم ریختگی خاصی را تجربه می‌کند و خانواده ایرانی را دستخوش تغییراتی کرده است (قندهاری، ۱۳۸۲: ۶۵). عده‌ای معتقدند این تغییرات در نهایت به نفع ثبات خانواده است، زیرا بسیاری از عناصر فرهنگی مدرنیته مانند وجود ساختار دموکراتیک در روابط قدرت در خانواده، ترویج برابری جنسیتی در عرصه‌های تقسیم کار اجتماعی، رواج فرهنگ مساوات طلبانه جنسیتی و آزادی در انتخاب همسر، عدم نگرش منفی به طلاق و تلقی آن به عنوان یک مکانیسم در حل مشکلات خانوادگی و دیدگاه‌های مدرن در رابطه با ازدواج و فرزندآوری، جامعه را به سمت عدالت جنسیتی سوق می‌دهد و روابطی پایدار همراه با خشنودی را بین زوجین رقم خواهد زد؛ چراکه همزمان، منافع جمعی و فردی اعضاء تأمین می‌شود. این دسته معتقدند، کمتر بودن آمار طلاق در ساختار سنتی، نشانه خوشبختی زوجین نیست و در صورت وجود نارضایتی از زندگی زناشویی، زوجین، نقش‌های خود را با دلسری ایفا کرده و به مرور دچار طلاق عاطفی می‌شوند، که گاهی بیشتر از طلاق قانونی، به اعضای خانواده آسیب زده و اینگونه روابط هر لحظه آماده فروپاشیدن است؛ اما برخی دیگر تغییرات ناگهانی ناشی از مدرنیته و ورود سریع عناصر فرهنگی وارداتی را به ضرر ثبات خانواده و ناسازگار با فرهنگ بومی می‌دانند و معتقدند آمارهای بالای طلاق نیز نشان دهنده میزان افزایش این آسیب هاست. به اعتقاد این دسته، بازتولید عناصر سنتی در فرهنگ جامعه و تشویق زنان و مردان به ایفای نقش‌های سنتی و پذیرش کلیشه‌ها، انتظارات و علائق متناسب با جنسیت، موجب پایداری خانواده می‌شود. بنابراین برای حفظ این نهاد مهم، بهتر است هر کسی در جایگاهی قرار گیرد که از پیش تعیین شده است؛ چراکه عدول از آن، ایستادگی در برابر چیزی است که به دلیل کارکردی بودن، در طول تاریخ، وجود داشته و با بیولوژیک هر دو جنس نیز سازگار است.

جامعه ایران در سال‌های اخیر شاهد افزایش آمار طلاق بوده است؛ به‌طوری که براساس آمارهای جمعیتی سازمان ثبت احوال، نسبت طلاق به ازدواج در کل کشور از میزان ۱۲٪ در سال ۱۳۸۶ به ۲۹٪ در سال ۱۳۹۶ افزایش داشته است (سازمان ثبت احوال کشور، ۱۳۹۷). نگاهی به وضعیت طلاق در ایران نشان می‌دهد که همراه با افزایش جمعیت (از ۵۶ میلیون نفر در سال ۱۳۷۰ تا ۸۲ میلیون نفر در سال ۱۳۹۷) تعداد طلاق (از ۴۰ هزار در سال ۱۳۷۰ به ۶۷۳ هزار در سال ۱۳۹۷) نیز رو به افزایش بوده است (سالنامه سازمان ثبت احوال کشور ۱۳۹۶؛ گزارش سازمان ثبت احوال ۱۳۹۷؛ کاظمی‌پور و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۹۷). این وضعیت برای استان هرمزگان به‌گونه‌ای بوده است که میزان رشد جمعیت بی‌همسر در سال‌های ۱۳۶۵، ۱۳۷۵، ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵ به ترتیب برابر با ۰٫۱۲٪، ۸٫۹۲٪، ۱۰٫۸۷٪ و ۱۱٫۱٪ گزارش شده است (مرکز ملی آمار ایران، ۱۳۶۵-۱۳۹۵). این نوسانات با ساختار سنی کشور مانند تعداد طلاق ثبت شده در کشور رابطه‌ای قوی دارد. رشد جمعیت افراد دارای همسر نیز در سال‌های ۱۳۸۵ به بعد با شیب ملایمی رو به کاهش بوده است (علی‌مندگاری و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۷: ۵۰۷).

با توجه به افزایش طلاق و استدلال‌های دو رویکرد فوق، در صورت بروز ناسازگاری بین زوجین، این سوال پیش می‌آید که آیا نوع جامعه‌پذیری جنسیتی آنها و نهادینه شدن نوع خاصی از کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی در آنها، با طلاق ارتباط دارد و آیا نوع خاصی از طلاق را رقم خواهد زد؟ نوع جامعه‌پذیری جنسیتی و ابعاد آن در بین زنان مطلقه و غیرمطلقه دارای طلاق عاطفی چه تفاوتی با هم دارد؟ پژوهش حاضر قصد دارد با پی بردن به کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی زنان در رابطه با روابط قدرت در خانواده، نابرابری‌های جنسیتی موجود در جامعه و همچنین ارزش‌های جنسیتی خانوادگی نهادینه شده در آنها، نوع جامعه‌پذیری جنسیتی زنان را دریابد و آن را در بین دو گروه از زنان مطلقه و غیرمطلقه دارای طلاق عاطفی مقایسه نماید تا بتواند به سؤال پژوهش پاسخ دهد؛ در همین راستا، دو نوع جامعه‌پذیری جنسیتی سنتی و مدرن را از هم تفکیک می‌کند و تأثیر نوع جامعه‌پذیری جنسیتی فرد بر طلاق قانونی و عاطفی در خانواده را مورد بررسی قرار می‌دهد.

ادبیات پژوهش

در تحقیقات فراوانی به مسئله طلاق و تنش‌های موجود در خانواده و رابطه آن با مدرنیته یا سنت پرداخته شده است؛ سهراب زاده و همکارانش (۱۳۹۸)، در پژوهشی با عنوان «بازاندیشی نقش‌های جنسیتی زنانه و تعیین‌کننده‌های فرهنگی و اجتماعی مرتبط با آن»، به این نتیجه رسید که زنان با به چالش کشاندن نقش‌های جنسیتی سنتی و باز تعریف آنها، در پی یافتن هویتی فراتر از نقش‌های مرتبط با خانه و خانواده هستند. بر طبق این پژوهش، ۲۱/۵ درصد از پاسخگویان در زمینه‌های اجتماعی، شغلی و خانوادگی، نقش‌های سنتی زنانه را مهمترین نقش‌های زنانه دانسته‌اند؛ ۱۳ درصد با بازاندیشی زیادی در این زمینه قائل به کمترین تفاوت در نقش‌های زنانه و مردانه بوده و ۶۵/۵ درصد، نگرشی میانه داشته‌اند. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که جامعه‌پذیری جنسیتی مدرن، منجر به شکل‌گیری درخواست‌ها و انتظارات جدیدی در بین زنان شده و روابط اجتماعی آنها را تحت تأثیر قرار داده است. طاهری بنچاری و همکارانش (۱۳۹۷)، پژوهشی را با عنوان «واکاوی پدیده طلاق، ریشه‌ها و پیامدها در شهر تهران» انجام دادند و به این نتیجه رسیدند که نوع و شیوه ازدواج، دلایل ازدواج، عدم آمادگی زوجین برای ازدواج، عدم تعهد اخلاقی به زندگی زناشویی، دغدغه ذهنی نسبت به جدایی، ناهمسان همسری، پایداری دوستی‌های قبل از ازدواج، سابقه طلاق در خانواده و دوستان، تفاوت در میزان فردگرایی و مدرنیسم و سبک زندگی، از مهمترین دلایل طلاق قانونی و عاطفی می‌باشد و بطور کلی ارزش‌های جنسیتی مدرن در رابطه با خانواده، ازدواج و طلاق، دلایل اصلی طلاق در بین زوجین می‌باشد. قنبری و فتحی (۱۳۹۶)، در تحقیقی با عنوان «بررسی عوامل موثر بر تولید نابرابری جنسیتی»، به این نتیجه رسیدند که، جامعه‌پذیری سنتی بیشتر از جامعه‌پذیری مدرن باعث افزایش خشونت‌های خانوادگی می‌شود. زارعی توپخانه (۱۳۹۶)، در پژوهش خود با عنوان «رابطه ساختار قدرت خانواده اصلی با ساختار قدرت خانواده فعلی و عملکرد آن»، به این نتیجه رسید که ساختار قدرت خانواده پدری با ساختار قدرت و تعارضات زناشویی در خانواده فعلی رابطه دارد. عابدینی و همکارانش (۱۳۹۶)، پژوهشی را با عنوان «هم‌سنگی باورهای جنسیتی و نگرش به طلاق دانشجویان کرد و فارس با توجه به جنسیت»

انجام دادند و به این نتیجه رسیدند که بین باورهای جنسیتی مدرن و نگرش مثبت به طلاق رابطه وجود دارد.

آماتو و پریویتی^۱ (۲۰۰۳) به این نتیجه رسیدند که دلایل خاص افراد برای طلاق با متغیرهای جنسیت، طبقه اجتماعی و دوره زندگی متفاوت است. به گونه‌ای که شوهران و همسران سابق بیشتر همسران قبلی خود را به خاطر مشکلاتی که منجر به طلاق شده است را سرزنش می‌کنند تا خودشان. با این حال، شوهران و همسران سابق ادعا کردند که زنان بیشتر طلاق را آغاز کرده‌اند. افرادی که علت طلاق را به خود رابطه نسبت می‌دهند، نه به عوامل درونی (خودی) یا بیرونی، بهترین سازگاری پس از طلاق را داشتند. جول^۲ (۲۰۰۵) در کتاب خود به «طلاق در ژاپن: خانواده، جنسیت و دولت» روند تأثیر مدرنیزاسیون که با افزایش درآمدها و اندیشه‌های غربی مشخص می‌شود را بر افزایش طلاق در ژاپن از سال‌های جنگ دوم جهانی به بعد را دارای بیشترین تأثیر دانسته است. پس از جنگ جهانی دوم تجربه ژاپنی‌ها با این دیدگاه مطابقت دارد؛ ابتدا طلاق به طور ملایم افزایش یافته است، سپس با سرعت بیشتری در دهه ۱۹۷۰، و به طور چشمگیری از دهه ۱۹۹۰ رشد داشته است.

کولترین و آدامز^۳ (۲۰۰۳) با تکیه بر جامعه‌شناسی دانش، راه‌هایی را بررسی کرده‌اند که در آن به اصطلاح مشکل طلاق و استفاده نمادین از کودک به عنوان قربانی طلاق، از نظر اجتماعی برای تقویت منافع گروه‌های خاصی از اخلاق‌گرایان خانواده ساخته می‌شود. آنان اعتقاد دارند که درک این موضوع به ما امکان می‌دهد تا طلاق را نه به عنوان یک رذیلت اخلاقی جهانی بلکه به عنوان یک فرآیند کاملاً فردی که تجربیات و واکنش‌های متفاوتی را در میان اعضای مختلف خانواده ایجاد می‌کند، که هر کدام منافع شخصی خود را دارند در نظر بگیریم. تحلیلگران سیاست با درک این موضوع که «فقط نه گفتن» به طلاق (به خاطر بچه‌ها) یک صدای بسیار ساده شده است که بر پایه ایده‌آل‌سازی مفهوم سنتی از خودگذشتگی زنانه برای خانواده استوار است می‌نگرند. آنان چنین نتیجه می‌گیرند که علایق مادر، فرزندان و پدران نه یکسان است و نه کاملاً متضاد. همانطور که والشتاین می‌گوید، صدای کودکان باید شنیده شود. بنابراین، همچنین

1. amato and previti

2. Yean-Ju Lee

3. Coltrane and Adams

باید صدای مادران و پدرانی شنیده شود که با تصمیمات بسیار پیچیده و دشواری در مورد آینده خود (و فرزندان‌شان) در حالی که در فکر طلاق هستند، روبرو می‌شوند. آنان چنین نتیجه می‌گیرند که در نهایت، به‌عنوان اعضای جامعه‌ای (در اینجا امریکا) که برای رشد و خودشکوفایی فردی ارزش قائل است، باید به خاطر داشته باشیم که طلاق می‌تواند پیش‌نیازی برای یافتن رضایت در روابط بعدی باشد. راهی ارزشمند به سوی خوشبختی برای پذیرفتن کمتر از خوشبختی در ازدواج خودمان. بنابراین، تا زمانی که ازدواج را عزیز بدانیم، احتمالاً طلاق با ما همراه خواهد بود.

غالباً در تحقیقات پیشین، یک رویکرد در برابر رویکرد دیگر (مدرن یا سنتی) نقد و یکی از آنها به عنوان رویکرد نجات دهنده انتخاب می‌شود. در این پژوهش سعی بر آن است که بدون وزن دهی به سنت یا مدرنیته، تأثیر آنها را بر دیدگاه فرد نسبت به جنسیت و در مقایسه با هم بر طلاق بسنجد.

این مطالعه از نظریه‌های زیستی- طبیعی شامل نظریه‌های زیست شناختی، زیستی- اجتماعی و تکاملی، برای تعیین چارچوب تئوریک جامعه‌پذیری سنتی و از نظریه‌های جامعه شناختی - انسان شناختی، شامل جنسیت سازی، یادگیری اجتماعی، ویژگی‌های منزلتی، طرحواره و برساخت گرایی، برای تعیین چارچوب تئوریک جامعه‌پذیری جنسیتی مدرن بهره برده است. بطور کلی تئوری‌های مربوط به جنسیت در دو دسته عمده تئوری‌های زیستی- طبیعی و تئوری‌های جامعه شناختی - انسان شناختی قرار می‌گیرند؛ بر اساس نظریه زیست شناختی، تفاوت‌های بیولوژیکی، تعیین کننده نقش‌ها و مناسبات و روابط اجتماعی زن و مرد است نه ارزش‌های فرهنگی؛ زیرا این تفاوت‌ها به عنوان واقعیتهای جهانی باید از علتی جهانی، ناشی شده باشد (یعقوبی، ۱۳۹۳: ۱۹). در این راستا، زایمان و شیردهی و قدرت جسمانی کمتر در زنان، تعیین کننده نقش آنها در خانه و نقش‌های مراقبتی زنان برای همه اعضا و نقش پرورشی آنها برای فرزندان و عدم توانایی‌شان جهت مشارکت در حوزه عمومی است (فریدمن، ۱۳۸۱: ۲۳)؛ این تئوری، با تأیید مبنای بیولوژیکی، سلسله مراتب اجتماعی، سلطه‌گری مرد و سلطه جویی زن، را توجیه کرده و ریشه تمام وجوه نابرابری‌های جنسیتی را در نیروهای طبیعی می‌داند (یعقوبی، ۱۳۹۳: ۲۰) و به علت کارکردی بودن، این شکل از روابط را به نفع ثبات

خانواده تلقی می‌کند (همان: ۱۹). مسئله اصلی در نظریه زیستی - اجتماعی، نشان دادن تأثیر عوامل زیستی و میزان آن در فرایند رشد جنسیت می‌باشد (میرزایی، ۱۳۹۵: ۲)؛ بر اساس این تئوری، از یک سو، نیروهای زیستی به رشد پسرها و دخترها جهت داده و آن را محدود می‌سازند؛ از سوی دیگر، رشد زیستی اولیه که در تفاوت اندام‌های جنسی ظاهری نوزاد بروز می‌یابد، واکنش متفاوت والدین و دیگران به کودک را در پی دارد و همین امر که سرآغاز تأثیر نیروهای اجتماعی است، کودک را به سمت پذیرش نقش‌های جنسیتی سوق می‌دهد و به این دلیل، جوامع مختلف، انتظارات و وظایف اجتماعی مختلفی از دو جنس دارند (بستان، ۱۳۸۵: ۱۱). به اعتقاد این نظریه چون ویژگی‌های زنان و مردانه، در کل، فراگیر و طبیعی هستند، عدم پذیرش آن توسط زن و مرد در زندگی زناشویی، به نفع ثبات خانواده نیست. همچنین مطابق نظریه تکاملی، انسان‌ها از طریق تلاش در نشان دادن واکنش مؤثر به اطراف خود، رشد می‌کنند (سفیری و ایمانیان، ۱۳۸۸: ۴۴)؛ بر این اساس، بکارگیری راهبردهای متفاوت توسط اجداد زنان و مردان امروزی در سازگاری با محیط طبیعی، در طول زمان در اثر فرایندهای انتخاب طبیعی سبب تمایز صفات جسمی و روانی آن‌ها شده که برای مردان رقابت و برای زنان، تعامل با دیگران را در پی داشته است (اعظم آزاده، ۱۳۹۵: ۱۳). بنابراین می‌توان گفت، فرایندهای تکاملی زنان و مردان در برخورد با محیط طبیعی عامل تفاوت رفتار و نقش‌های زنان و مردان است؛ به عبارتی دیگر، هر کدام از زنان و مردان در طی فرایند تکامل، در مواردی مهارت می‌یابند که باید در زندگی زناشویی، باتوجه به آن، نقش خود را ایفا کنند و پابندی به آن به نفع ثبات زندگی مشترک است.

از دیدگاه تئوری جنسیت سازی، چون مقوله بندی جمعیت به زن و مرد، از قبل و در بدو تولد رخ می‌دهد، مردم در سراسر زندگی به مقوله بندی یکدیگر، ادامه داده و تمایز جنسیتی را تولید و باز تولید می‌کنند. بنابراین، کنش متقابل اجتماعی، شکل دهنده جهان تمایز یافته جنسیتی و مناسبات آن می‌باشد (نجار نهندی، ۱۳۸۹: ۶۶-۳۰)؛ با توجه به اینکه خانواده یکی از مهمترین میدان‌های کنشگری انسان است، نحوه جنسیت سازی در آن، ثبات زندگی زناشویی و روابط و مناسبات درونی خانواده را متأثر می‌سازد. همچنین، مطابق نظریه یادگیری اجتماعی، هویت جنسیتی از کودکی، در محیط اجتماعی و از طریق کارگزاران جامعه پذیری، شکل

می‌گیرد (یعقوبی، ۱۳۹۳: ۵۶). بدین ترتیب، مشاهده و تجربه بدرفتاری از ناحیه والدین در دوران کودکی منجر به یادگیری رفتار سلطه‌آمیز توسط مرد و آموختن تحمل توسط زن می‌شود (ریاحی، ۱۳۸۶: ۱۱۷). بنابراین تعامل پویا بین شخص، محیط و رفتار و همچنین کسب دانش از طریق پردازش اطلاعات، خالق نگرش و عمل فرد در رابطه با جنسیت می‌باشد (جاویدی و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۳۸) و انتظارات و وظایف مربوط به آن در طی فرایند جامعه‌پذیری یاد گرفته می‌شود و ثبات زندگی زناشویی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بر طبق نظریه ویژگی‌های منزلتی، تأکید بر استفاده از جنسیت به عنوان ویژگی منزلتی و استفاده از آن در کنش متقابل برای ارزشیابی دیگران، عامل ایجاد کلیشه‌ها و انتظارات جنسیتی و در نتیجه، نامطلوب شمردن آنهایی است که ارزش منزلتی پایین تری دارند؛ زیرا مردم به طور افتراقی، قدرت و منزلت را به جنسیت نسبت می‌دهند (سفیری و ایمانیان، ۱۳۸۸: ۶۸). این کلیشه‌ها در ذهن افراد جا می‌گیرد و طی فرایند جامعه‌پذیری برای فرد درونی می‌شود و نابرابری جنسیتی منتج از آن، زندگی زناشویی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بر اساس نظریه طرح واره، ساختارهای اجتماعی در فرایند جامعه‌پذیری، باعث تشکیل طرح واره‌های جنسیتی انعطاف‌ناپذیر می‌شوند که در نتیجه آن، گروه‌هایی که هدف کلیشه‌ها (زنان) قرار می‌گیرند، از قدرت کمتری برخوردارند و طرح واره زنان، که ناشی از جامعه‌پذیری جنسیتی سنتی شان در خانه، مدرسه و دولت است، سبب بازتولید سلطه مرد بر زن می‌شود و به عنوان سیستمی طبیعی و ضروری درک می‌شود (حجازی، ۱۳۹۱: ۶۱-۶۵)؛ باتوجه به اینکه هریک از زوجین، طرحواره جنسیتی خود را، مبنی عمل خویش در زندگی زناشویی قرار می‌دهند، ثبات زندگی زناشویی تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. در نظریه برساخت‌گرایی، نقطه عزیمت تحلیل جنسیت به عنوان یک برساخت اجتماعی، روابط نابرابر قدرت و تحلیل تبادل جنسیت با سایر نهادهاست. بر طبق این نظریه، واقعیتهای اجتماعی مانند خانواده، جنسیت و قدرت، محصول مناسبات اجتماعی و فرایندهای تاریخی و کثرت کاربردهای اجتماعی آنها می‌باشد؛ بر این اساس، در فرایند تاریخ، افراد و گروه‌ها، واقعیتهای را می‌سازند و آنها را به واسطه جامعه‌پذیری و یادگیری، درونی می‌کنند و این درونی کردن که در شناخت، احساس و اراده به وجود می‌آید، منجر به کنش‌های افراد و گروه‌ها می‌شود (محمدی اصل، ۱۳۹۶: ۲۱-۱۴). نابراین تعاریف و کلیشه‌های جنسیتی یک موضوع ساختگی است که

می‌تواند در مقاطع مختلف تاریخی و در جوامع مختلف، از هم متفاوت باشد و زوجین بسته به نوع بر ساخت مورد قبول خود، به وظایف و نقش‌های خویش عمل کرده و ثبات زندگی زناشویی آنها را متأثر می‌سازد.

بطور کلی، جامعه‌پذیری جنسیتی سنتی یا مدرن، دو الگوی متفاوت از روابط و ارزش‌های خانوادگی و اجتماعی را تولید و بازتولید می‌کنند و بر روابط زوجین تأثیر می‌گذارد. در این پژوهش، برای تفکیک دو نوع نگرش سنتی و مدرن، دیدگاه هر یک از نظریه‌ها راجع به منشأ کلیشه‌ها، علائق و انتظارات جنسیتی، و حیطه حضور آنها و نتیجه آن برای ثبات خانواده بررسی گردید؛ در مجموع، تئوری‌های جامعه‌پذیری جنسیتی، حیطه تمایزات جنسیتی را در سهم تصمیم‌گیری فرد و نحوه تقسیم کار در منزل (روابط قدرت در خانواده)، نابرابری‌های جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی (نابرابری جنسیتی) و قواعد و ارزش‌ها و هنجارهای متناسب با جنسیت (ارزشهای جنسیتی) می‌بینند؛ که در این پژوهش به عنوان مؤلفه‌ها در نظر گرفته شده است؛ همچنین، دیدگاه‌هایی که منشأ بروز کلیشه‌ها، علائق و انتظارات جنسیتی را طبیعی، بیولوژیکی، کارکردی، جهانی و تغییرناپذیر و نتیجه وجود آن را برای پایداری خانواده مثبت و کاربردی تلقی می‌کردند، در دسته دیدگاه‌های سنتی و دیدگاه‌هایی که منشأ بروز این کلیشه‌ها، علائق و انتظارات را فرهنگی، برساختی، محلی، تاریخی و قابل تغییر و نتیجه وجود آن را برای پایداری خانواده منفی و آسیب‌زا تلقی می‌کردند، در دسته دیدگاه‌های مدرن قرار گرفت. به نظر می‌رسد جهت پی بردن به نوع جامعه‌پذیری جنسیتی در یک فرد، لازم است از کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی وی در عرصه‌های مختلف آگاهی پیدا کرد و تأثیرش بر دیگر عناصر نظام اجتماعی به ویژه خانواده که موضوع تمایز جنسیتی در آن، تعیین‌کننده بسیاری از مسائل دیگر است را در نظر گرفت.

در این پژوهش، برای چارچوب تئوریک طلاق، شاخص‌سازی و تعیین ابعاد آن، از تلفیق نظریه‌های کارکردگرایی ساختاری^۱ پارسونز و مثلث عشق^۲ استرنبرگ^۳ بهره برده است؛ پارسونز در نظریه‌های کارکردگرایی ساختاری، معتقد است، فرآیند توسعه صنعتی، موجب بروز انشقاق

1. Structural Functionalism
2. Triangular Theory of love
3. Sternberg, Robert

در خانواده و انزوای آن می‌شود. بر این اساس وی، عوامل زمینه ساز طلاق را در فقدان هر یک از چهار کارکرد اصلی خانواده تبیین می‌کند: ۱- وقتی که کارکرد تطبیق خانواده با محیط اجتماعی با چالش مواجه شود و خانواده نتواند از لحاظ معیشتی خود را حفظ کند، در رابطه با دیگر نهادهای جامعه دچار تنش می‌شود و در طی آن، نظام خانواده سست شده و آمادگی برای طلاق افزایش می‌یابد؛ ۲- زمانی که خانواده به دلایلی مانند نبود سلامت جسمی - روانی زوجین، قادر نیست توانایی‌ها و نیروهایش را در رسیدن به اهداف تعیین شده، بسیج کند، در کارکرد دستیابی به هدف با مشکل مواجهه شده و از رسیدن به اهداف مورد نظر دور می‌شود، ۳- وقتی کارکرد یکپارچگی خانواده دچار اختلال شود و نقش‌های جنسیتی و نظام هنجاری تقسیم نقشها در آن مختل می‌شود، ۴- هنگامی که نظام الگوهای فرهنگی خانواده آسیب می‌بیند و زن و مرد انگیزه‌ای برای بقا و استحکام نظام خانواده ندارند و لذا با به وجود آمدن کمترین اختلافی، برای گسستن این پیوند آماده می‌گردند (پروین و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۳۰-۱۲۷). پارسونز به نقش عاطفه در خانواده توجه دارد و معتقد است، دلبستگی عاطفی بین اعضاء خانواده و تمرکز آنها در جهت اهداف همسان، با نظم و ثبات در خانواده رابطه مستقیمی دارد (چلبی، ۱۳۸۰: ۹۷). در همین راستا، استرنبرگ، در تئوری مثلث عشق جوانب مختلف عشق را با مثلثی که سه مؤلفه تعهد، صمیمیت و اشتیاق جنسی دارد، نشان می‌دهد. وی با ترکیب این سه مؤلفه به طرق گوناگون، انواع عشق را بر می‌شمارد و عشق تهی (تنها شامل تعهد و فاقد صمیمیت و اشتیاق جنسی) و عشق ابلهانه (تنها شامل تعهد و اشتیاق جنسی و فاقد صمیمیت) را به دلیل فقدان صمیمیت در آن، طلاق عاطفی می‌نامد (حاجی زاده میمندی و همکاران، ۱۳۹۵: ۹۱-۹۲). بر این اساس، پژوهش حاضر، با ترکیب این دو تئوری، فقدان کارکردهای اصلی، عدم صمیمیت و فقدان رابطه جنسی را به عنوان سه نشانه اصلی وجود طلاق عاطفی در خانواده، از هم تفکیک نمود.

فرضیات پژوهش

- ۱- بین نوع جامعه‌پذیری جنسیتی زنان با نوع طلاق ارتباط معنادار وجود دارد.
- ۲- بین نوع دیدگاه زنان در ارزش‌های جنسیتی با نوع طلاق آنها رابطه وجود دارد.
- ۳- بین نوع دیدگاه زنان از نابرابری جنسیتی در جامعه با نوع طلاق آنها رابطه وجود دارد.

- ۴- بین نوع دیدگاه زنان از روابط قدرت در خانواده با نوع طلاق آنها رابطه وجود دارد.
- ۵- بین جامعه پذیری جنسیتی و ارزش ها، نابرابری ها و روابط قدرت جنسیتی زنان مطلقه و غیر مطلقه، تفاوت وجود دارد.

روش پژوهش

رویکرد پژوهش کمی، روش اصلی پیمایش و ابزار گردآوری داده ها، پرسشنامه می باشد که با استفاده از دو روش خود تکمیلی و مصاحبه، در اسفندماه سال ۱۳۹۸، انجام شده است. جامعه آماری شامل کلیه زنان ازدواج کرده و طلاق گرفته در طی ۳۰ سال اخیر از سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۷ است، که از سالنامه آماری استان هرمزگان استخراج گردید. بر این اساس طی این ۳۰ سال تعداد ۹۶۲۳۷ ازدواج و تعداد ۱۸۹۲۵ طلاق در شهر بندرعباس اتفاق افتاده است؛ بنابراین جامعه آماری پژوهش حاضر متشکل از ۴۸۱۱۹ زن ازدواج کرده و ۹۴۶۳ زن مطلقه می باشد.

چون پژوهش حاضر، دو جامعه آماری را با هم مقایسه می کند، بنابراین، از دو حجم نمونه برخوردار است. نمونه آماری این پژوهش با استفاده از جدول مورگان، برای زنان مطلقه، ۳۸۴ و برای زنان متأهل، ۳۸۸ نفر به دست آمد. اما در مرحله مشاهده و جمع آوری اطلاعات، تعداد جمعیت زنان مطلقه حاضر در پژوهش به دلیل عدم همکاری عده ای از آنها و عدم معرفی نمونه های دیگر از سوی پاسخگویان و قطع زنجیره نمونه گیری، به بیشتر از ۱۷۸ نفر نرسید. همچنین با توجه به اینکه آمار معتبر و رسمی در رابطه با تعداد افراد دارای طلاق عاطفی، وجود ندارد، جهت دستیابی به زنان دارای طلاق عاطفی، پرسشنامه در اختیار قریب به ۴۵۰ نفر از زنان متأهل، قرار گرفت و با توجه به تعریف عملیاتی طلاق عاطفی در این پژوهش، تعداد ۲۲۲ نفر از زنان جمعیت نمونه، دارای طلاق عاطفی تشخیص داده شدند، که در نهایت، ۴۰۰ نفر، متشکل از دو گروه، نمونه اصلی تحقیق، می باشد. همچنین، در این پژوهش، جهت دستیابی به زنان مطلقه از نمونه گیری زنجیره ای استفاده شد. بر این اساس، ابتدا از ۱۸ زن مطلقه، مصاحبه صورت گرفت و آنها افراد دیگری را جهت مصاحبه معرفی کردند که در نهایت، ۱۷۸ زن مطلقه ساکن در مناطق سه گانه بندرعباس، در این پژوهش شرکت کردند. همچنین جهت دستیابی به

زنان غیر مطلقه دارای طلاق عاطفی، از دو روش نمونه‌گیری طبقه‌ای متناسب با حجم و تصادفی ساده استفاده شد. بدین صورت که، ابتدا با توجه به جمعیت خانوار ساکن در هر منطقه (برطبق سرشماری سال ۱۳۹۵)، تعداد نمونه مورد نیاز در هر منطقه، محاسبه گردید. بدین ترتیب ۲۹ درصد از تعداد کل خانوارهای شهر بندر عباس در منطقه ۱ (منطقه شرقی)، ۲۸ درصد از آنها در منطقه ۲ (منطقه مرکزی) و ۴۳ درصد در منطقه ۳ (منطقه غربی) ساکن هستند. این پژوهش با اتخاذ روش نمونه‌گیری طبقه‌ای متناسب با حجم، ۱۳۰ پرسشنامه را در منطقه یک، ۱۲۶ پرسشنامه را در منطقه دو و ۱۹۴ پرسشنامه را در منطقه سه، در بین زنان نمونه توزیع کرد. لازم به ذکر است، از هر منطقه، سه محله به روش تصادفی انتخاب شد (منطقه ۱: محله الهیه جنوبی، محله نخل ناخدا، محله قریشی‌ها؛ منطقه ۲: محله درخت سبز، محله شاه حسینی، محله آزادگان؛ منطقه ۳: محله شمیلی‌ها، محله دو هزار و محله پشت شهر) و در هر منطقه بیشتر از حجم نمونه مربوط به آن منطقه، پرسشنامه طلاق عاطفی پر شد و در نهایت بر اساس پرسشنامه، ۲۲۲ نفر از پاسخگویان دارای طلاق عاطفی بودند که به عنوان نمونه زنان غیر مطلقه دارای طلاق عاطفی انتخاب شدند (در تعریف عملیاتی طلاق عاطفی به آن پرداخته شده است). متغیر وابسته تحقیق، طلاق (قانونی و عاطفی) و متغیرهای مستقل، شامل جامعه‌پذیری جنسیتی، ارزش‌های جنسیتی نهادینه شده در فرد، دیدگاه فرد راجع به نابرابری‌های جنسیتی موجود در جامعه و روابط قدرت در خانواده می‌باشد که به شرح ذیل تعریف مفهومی و عملیاتی شده‌اند:

طلاق: بطور کلی، طلاق‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱) طلاق قانونی: به طلاق گفته می‌شود که زوجین با مراجعه به دادگاه به طور رسمی از یکدیگر جدا شده و سند ازدواج خود را باطل کرده باشند و در این تحقیق با این سؤال، سنجیده می‌شود: شما با همسران زندگی می‌کنید یا طلاق گرفته اید؟ ۲) طلاق عاطفی: طلاق‌هایی هستند که بدون ابطال ازدواج اتفاق می‌افتند که طی آن، زوجین فقط زیر یک سقف زندگی می‌کنند، در حالی که سایر ارتباط‌های بین آنها یا کاملاً قطع شده و یا بدون میل و رضایت است (افراسیابی، ۱۳۹۵: ۲۵۶). منظور از طلاق عاطفی در این تحقیق نمره‌ای است که آزمودنی از گویه‌های طلاق عاطفی در پرسشنامه محقق ساخته دریافت می‌کند. در این پرسشنامه نشانه‌های احساسی، نشانه‌های جسمانی و

نشانه‌های کارکردی طلاق عاطفی، از هم تفکیک شده است. بدین منظور با طرح، ۲۴ گویه، پاسخگویان را در دو گروه زنانی که طلاق عاطفی دارند و زنانی که طلاق عاطفی ندارند، دسته‌بندی کرده است. نمره گذاری پرسشنامه به صورت پنج گزینه‌ای «خیلی زیاد: ۵» تا «خیلی کم: ۱» می‌باشد که بر اساس آن هر تعداد میزان جواب‌های «خیلی زیاد» بیشتر باشد، احتمال طلاق عاطفی بیشتر است. قابل ذکر است، گاتمن (۱۳۸۵: ۱۳۲-۱۳۱)، برای قضاوت درباره طلاق عاطفی در پرسشنامه ۲۴ گویه‌ای خود، در کتاب موفقیت و شکست در ازدواج، نمره کل حاصل از یک پرسشنامه را تقسیم بر سه کرده است و بر اساس آن پاسخگویان را به سه دسته، افرادی که احتمال جدایی در آن‌ها پایین است، افرادی که احتمال متوسطی برای جدایی آنها وجود دارد و در آخر افرادی که احتمال جدایی در آنها بالاست، تقسیم می‌کند و به افراد گروه متوسط و زیاد توصیه می‌کند، این نشانه‌ها را جدی گرفته و در جهت جلوگیری از فروپاشی زندگی زناشویی اقدام کنند و این دو گروه را در زمره افرادی می‌داند که دارای میزان طلاق عاطفی قابل تأملی هستند. پژوهش حاضر با الگو برداری از نحوه قضاوت گاتمن، نمره کل حاصل از یک پرسشنامه را تقسیم بر ۳ کرده است و افرادی که در یک سوم میانی و انتهایی طیف قرار دارند را در دسته کسانی قرار داده است که در معرض طلاق عاطفی هستند. بنابراین نمره، بین ۲۴ تا ۵۶، احتمال جدایی کم، نمره بین ۵۶ تا ۸۸، احتمال جدایی متوسط و نمره بین ۸۸ تا ۱۲۰، احتمال جدایی زیاد را نشان می‌دهد؛ که در این پژوهش، افرادی انتخاب شدند که نمره طلاق عاطفی آنها از ۵۶ بیشتر بود و زنانی که در یک سوم اول قرار داشتند از تحلیل خارج شدند. در نهایت نمونه پژوهش را کسانی تشکیل داده اند که طلاق قانونی یا طلاق عاطفی دارند. گویه‌های پرسشنامه، پس از بررسی مقدماتی و تعیین پایایی با استفاده از آلفای کرونباخ، برای بررسی نهایی انتخاب شدند. بر اساس نتایج تحلیل داده ها، مقدار آلفای کرونباخ به دست آمده برای طلاق عاطفی، ۰/۹۵۱ (نشانده‌های احساسی: ۰/۹۴۵، نشانده‌های جسمانی: ۰/۸۸۵، نشانده‌های کارکردی: ۰/۷۲۶) می‌باشد.

جامعه‌پذیری جنسیتی: جامعه‌پذیری جنسیتی به فرآیندی اطلاق می‌شود که افراد از طریق آن، صفات و ویژگی‌های جنسیتی شده را گرفته و خود را درک می‌کنند و یاد می‌گیرند که جامعه آنها از مردان یا زنان چه انتظاراتی دارد (سفیری و ایمانیان، ۱۳۸۸: ۴۶). منظور از

جامعه‌پذیری جنسیتی در این تحقیق نمره‌ای است که آزمودنی از گویه‌های جامعه‌پذیری جنسیتی پرسشنامه محقق ساخته در رابطه با کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی فرد در سه بعد ارزش‌های فردی، نابرابری جنسیتی در جامعه و روابط قدرت در خانواده، دریافت می‌کند که در نهایت با سنجش دیدگاه پاسخگویان در رابطه با این ابعاد، نمونه‌ها را، به دو گروه زنانی با جامعه‌پذیری جنسیتی سنتی (نگاه زیستی - طبیعی) و مدرن (نگاه فرهنگی - برساختی) تقسیم می‌کند. در صورتی که پاسخگو، کلیشه‌های جنسیتی، انتظارات جنسیتی و علائق جنسیتی موجود در رابطه با ارزش‌های جنسیتی فردی، نابرابری‌های جنسیتی موجود در جامعه و روابط قدرت جنسیتی حاکم بر خانواده را محلی، قابل تغییر، برساختی، فرهنگی و تهدید کننده ثبات زناشویی بداند در دسته نگرش مدرن و در صورتی که آن را جهانی، تقریباً غیر قابل تغییر، زیستی، کارکردی و به نفع ثبات خانواده بداند در دسته نگرش سنتی قرار می‌گیرد؛ پژوهش حاضر به منظور پی بردن به نوع جامعه‌پذیری جنسیتی زنان، ۴۱ گویه را طرح کرد، که در همه آنها، جهت گویه‌ها سنتی می‌باشد و نمره ۴۱، مدرن‌ترین پاسخگو و نمره ۲۰۵، سنتی ترین پاسخگوی این پژوهش را نشان می‌دهند. لذا حد وسط نمره ۱۲۳، خواهد بود؛ بنابراین در صورتی که آزمودنی نمره‌ای بین ۴۱ تا ۱۲۳ کسب کند، دارای جامعه‌پذیری مدرن و در صورتی که نمره‌ای بین ۱۲۳ تا ۲۰۵ کسب کند، آزمودنی دارای جامعه‌پذیری سنتی است.

ارزش‌های جنسیتی درونی شده در یک فرد، گرایش‌ها و جهت گیری‌های ذهنی وی هستند که بازتاب دگرگونی در تجربه‌های سازنده ای است که به نسل‌های مختلف شکل داده و در فرآیند جامعه‌پذیری شکل می‌گیرد. منظور از ارزش‌ها جنسیتی مدرن و سنتی فرد در این تحقیق، ارزش‌های جنسیتی وی در رابطه با نهاد خانواده، ازدواج، طلاق و فرزندآوری می‌باشد. پژوهش حاضر به منظور پی بردن به نوع ارزش‌های جنسیتی زنان، ۱۸ گویه را طرح کرد، که در همه آنها، جهت گویه‌ها سنتی می‌باشد و نمره ۱۸، مدرن‌ترین پاسخگو و نمره ۹۰، سنتی ترین پاسخگوی این پژوهش را نشان می‌دهند. لذا حد وسط نمره ۵۴، خواهد بود؛ بنابراین در صورتی که آزمودنی نمره‌ای بین ۱۸ تا ۵۴ کسب کند، دارای ارزش‌های جنسیتی مدرن و در صورتی که نمره‌ای بین ۵۴ تا ۹۰ کسب کند، آزمودنی دارای ارزش‌های جنسیتی سنتی است. بعد دیگر نابرابری جنسیتی است و به برخورد یا عملی اطلاق می‌شود که بر

اساس جنسیت افراد به تحقیر، طرد، خوارشمردن و کلیشه بندی آنان می‌پردازد و نشان دهنده یکسان نبودن دسترسی زنان و مردان به فرصت‌ها و امکانات است. منظور از نابرابری‌های جنسیتی مدرن و سنتی در این تحقیق، دیدگاه زنان در مورد نابرابری‌های جنسیتی در تقسیم کار اجتماعی در جامعه، نابرابری‌های فرهنگی، نابرابری‌های فردی، می‌باشد. پژوهش حاضر به منظور پی بردن به نوع نابرابری جنسیتی نهادینه شده در زنان، ۱۴ گویه را طرح کرد، که در همه آنها، جهت گویه‌ها سنتی می‌باشد و نمره ۱۴، مدرن ترین پاسخگو و نمره ۷۰، سنتی ترین پاسخگوی این پژوهش را نشان می‌دهند. لذا حد وسط نمره ۴۲، خواهد بود؛ بنابراین در صورتی که آزمودنی نمره‌ای بین ۱۴ تا ۴۲ کسب کند، در گروه مدرن و در صورتی که نمره‌ای بین ۴۲ تا ۷۰ کسب کند، در گروه سنتی قرار می‌گیرد. همچنین منظور از روابط قدرت در خانواده، توان دستیابی به خواسته‌های مدنظر بر اساس قابلیت‌ها یا فرصت‌هایی است که در چارچوب رابطه اجتماعی به وجود می‌آید و به فرد یا گروه، امکان می‌دهد تا اراده خود را با رضایت دیگران و یا بدون آن، تحمیل کند. سهم و الگوهای تصمیم‌گیری زوجین در خانواده و نحوه تقسیم کارهای خانگی، مهمترین توضیح دهنده، روابط قدرت در خانواده می‌باشد. منظور از روابط قدرت جنسیتی مدرن و سنتی در خانواده در این تحقیق دیدگاه زنان در مورد نحوه تقسیم کار در منزل و سهم زوجین در تصمیم‌گیری، می‌باشد. پژوهش حاضر به منظور پی بردن به نوع روابط قدرت جنسیتی زنان در خانواده، ۹ گویه را طرح کرد، که در همه آنها، جهت گویه‌ها سنتی می‌باشد و نمره ۹، مدرن ترین پاسخگو و نمره ۴۵، سنتی ترین پاسخگوی این پژوهش را نشان می‌دهند. لذا حد وسط نمره ۲۷، خواهد بود؛ بنابراین در صورتی که آزمودنی نمره‌ای بین ۹ تا ۲۷ کسب کند، در گروه مدرن و در صورتی که نمره‌ای بین ۲۷ تا ۴۵ کسب کند، در گروه سنتی قرار می‌گیرد.

گویه‌های پرسشنامه که در طیف لیکرت طرح شد، پس از بررسی مقدماتی و تعیین پایایی با استفاده از آلفای کرونباخ، برای بررسی نهایی انتخاب شدند. بر اساس نتایج تحلیل داده‌ها، مقدار آلفای کرونباخ به دست آمده برای جامعه‌پذیری جنسیتی: ۰/۹۳۶، روابط قدرت در خانواده: ۰/۷۹۸، نابرابری جنسیتی: ۰/۸۷۳ و ارزش‌های جنسیتی: ۰/۸۴۹ می‌باشد. همچنین جهت تعیین اعتبار صوری، پرسشنامه در اختیار چندین متخصص و صاحب نظر قرار گرفت و نظرات آنها

اعمال شد. لازم به ذکر است، در این بخش، قبل از پرداختن به تحلیل عامل اکتشافی، جدول استنباط نظری حاصل از بررسی تئوری‌های جامعه‌پذیری جنسیتی، آمده است که متغیرها و شاخص‌های مستخرج از آنها را نشان می‌دهد.

الف: جمع‌بندی استنباط نظری: بررسی نظریه‌های جامعه‌پذیری جنسیتی در پژوهش حاضر، به استنباط ۳ متغیر از ۹ شاخص، منجر شده است، که عبارتند از: (۱) متغیر روابط قدرت، که از ۲ شاخص نحوه تقسیم کار در منزل و سهم زوجین در تصمیم‌گیری، استنباط شد؛ (۲) متغیر نابرابری جنسیتی، که از ۳ شاخص تقسیم کار اجتماعی، نابرابری فرهنگی و نابرابری فردی، استنباط شد؛ (۳) متغیر ارزش‌های جنسیتی، که از ۴ شاخص، ارزش‌های جنسیتی مربوط به خانواده، ازدواج، طلاق و فرزندآوری استنباط شد. همانگونه که در بخش مبانی نظری گفته شد، این پژوهش از تئوری‌های زیست‌شناختی (T1)، زیستی اجتماعی (T2)، تکاملی (T3)، جنسیت‌سازی (T4)، یادگیری اجتماعی (T5)، ویژگی‌های منزلتی (T6)، طرحواره‌های جنسیتی (T7)، و برساخت‌گرایی (T8)، بهره برده است؛ جدول شماره ۱، جمع‌بندی استنباط نظری را نشان می‌دهد.

جدول شماره (۱): جمع‌بندی استنباط نظری

شاخص‌ها	متغیرها	نظریه‌های جامعه‌پذیری جنسیتی
۱- تقسیم کار	روابط قدرت	T1,T2,T4,T5,T6,T7,T8
۲- تصمیم‌گیری		T1,T2,T4,T5,T6,T7,T8
۳- تقسیم کار اجتماعی	نابرابری	T1,T2,T4,T5,T6,T7,T8
۴- نابرابری فرهنگی	جنسیتی	T1,T3,T4,T5,T6,T7,T8
۵- نابرابری در مسائل فردی		T1,T4,T5,T6,T7,T8
۶- ارزش‌های جنسیتی مربوط به ازدواج		T1,T4,T5,T6,T7,T8
۷- ارزش‌های جنسیتی مربوط به خانواده		T1,T2,T3,T4,T5,T6,T7,T8
۸- ارزش‌های جنسیتی مربوط به طلاق	ارزش‌ها	T1,T4,T5,T6,T7,T8
۹- ارزش‌های جنسیتی مربوط به فرزندآوری		T1,T3,T4,T5,T6,T7,T8

ب) تحلیل عامل اکتشافی (شناسایی مؤلفه‌های اصلی): با توجه به اینکه، فرض نرمال بودن توزیع داده‌ها، به عنوان یکی از مفروضات اجرای تحلیل عاملی است، این پژوهش با استفاده از آزمون چولگی و کشیدگی، به این مهم پرداخته است؛ مقادیر به دست آمده بر حسب مقدار چولگی و کشیدگی در تمام مؤلفه‌ها در بازه «+۲» و «-۲» و به ترتیب بین «-۱» و «+۱/۲» و «+۱» و «-۱/۲»، قرار دارد و این نشان می‌دهد توزیع داده‌ها، نرمال است. همچنین نتایج آزمون کفایت حجم نمونه (KMO) و آزمون بارتلت که مشخص کننده قابلیت اجرای تحلیل عاملی بر روی داده‌های جمع آوری شده می‌باشد، نشان می‌دهد، داده‌ها برای اجرای تحلیل عاملی در سطح مناسبی می‌باشند که بر طبق آن مقدار KMO برابر با «۰/۸۸۷» و سطح معناداری آزمون بارتلت نیز برابر با «۰/۰۰۱» (کوچکتر از ۰/۰۵) می‌باشد؛

بررسی اشتراکات اولیه و بعد از استخراج عامل‌ها، نشانگر آن بود که اشتراکات اولیه کلیه آنها برابر با یک است. همچنین میزان اشتراکات بعد از استخراج عامل‌ها برای همه متغیرها، بالاتر از ۵۰ درصد (از حداقل ۰/۵۲۵ تا حداکثر ۰/۷۱۸) می‌باشد که بیانگر توانایی آنها در تبیین واریانس متغیرهای مورد مطالعه است.

مقادیر به دست آمده از ارزش ویژه، نشان می‌دهد، در مجموع ۹ عامل دارای مقادیر ویژه بالاتر از یک می‌باشند که ۶۰/۵۷۱ درصد از کل واریانس متغیر جامعه‌پذیری جنسیتی را تبیین می‌نماید. مقدار ویژه مؤلفه اول ۳/۴۳۷ می‌باشد، این مقادیر برای مؤلفه دوم تا نهم به ترتیب (۳/۳۲۴)، (۳/۱۵۷)، (۳/۰۵۵)، (۲/۹۷۴)، (۲/۷۲۳)، (۲/۱۹۱)، (۲/۰۵۱) و (۱/۹۲۲) می‌باشد. در تحقیق حاضر، برای چرخش عاملی از روش واریماکس استفاده شده است؛ نتایج نشان می‌دهد، ضرایب بار عاملی تمام گویه‌ها، از بار عاملی بالاتر از ۰/۴ درصد (حداقل بار عاملی لازم: ۰/۳ می‌باشد)، برخوردار است؛ به عبارتی دیگر، همبستگی مناسبی بین گویه‌ها و عوامل متناظر با آنها وجود دارد. با توجه به ادبیات نظری مورد مطالعه، نامگذاری هر یک از مؤلفه‌های استخراج شده از گویه‌ها و میزان اثر (درصد واریانس) آنها به شرح جدول ذیل است:

جدول شماره (۲) نام‌گذاری مولفه‌های شناسایی شده بر اساس گویه‌ها

ردیف	مولفه و میزان اثر (درصد واریانس)	گویه‌ها
۱	خانواده (۸/۳۸۲)	باید اولویت زن، همسر و فرزند باشد، نه خواسته‌های شخصی/ برای تداوم زندگی، زن باید تابع شوهر خود باشد/ زن خوب باید با هر شرایطی بسوزد و بسازد/ تحمل بدخلقی‌های شوهر، برای زن ثواب دارد/ زن بیشتر از مرد به امنیت موجود در خانواده نیازمند است/ زنی که آزادی کامل دارد، به درد زندگی نمی‌خورد/ ارتباطات خارج از زناشویی برای زن بسیار زشت تر است/ زن با هر جایگاه اجتماعی و شغلی، باید در خانه کدبانو و مطیع باشد.
۲	تصمیم‌گیری (۸/۱۰۷)	عواقب ناشی از تصمیم‌گیری‌های خانوادگی بر عهده مردان است، پس باید آنها تصمیم‌نهایی را بگیرند/ زنان باید به تصمیمات مردان در خانواده احترام بگذارند، تا بچه‌ها از پدر حساب ببرند/ زنان بهتر است برای جلوگیری از سرزنش شدن، در تصمیمات خانواده کمتر دخالت کنند/ اگر رئیس خانواده، مرد نباشد، هرج و مرج ایجاد می‌شود/ زن به دلیل وابستگی به شوهرش، باید، حرف شنو باشد/ تصمیم‌گیری در مورد میزان و محل هزینه‌های خانواده بر عهده مرد است.
۳	نابرابری فردی (۷/۶۹۹)	کنترل و کیفیت روابط جنسی و ارتباطات زن و مرد، بر عهده مردان می‌باشد/ زن برای پیشرفت، باید رضایت شوهرش را کسب کند/ زن نباید بدون اجازه شوهرش با کسی رفت و آمد کند/ مادری کردن و خانه داری، کار دشواری است، اما ثواب دارد و مقام معنوی زن را بالا می‌برد/ در زندگی خانوادگی، مرد صاحب زن است و حق دارد در مواردی سیخ‌گیری کند.
۴	طلاق (۷/۴۵۲)	زن با لباس سفید می‌رود خانه شوهر، باید با لباس سفید هم برگردد/ من اجازه نمی‌دهم نزدیکانم با زن مطلقه ازدواج کنند/ چون زن مطلقه، جایگاه بدی در جامعه دارد، زن نباید به راحتی به طلاق فکر کند/ زن مطلقه، بدون صاحب است، پس باید از او دوری کرد.

ردیف	مولفه و میزان اثر (درصد واریانس)	گویه‌ها
۵	تقسیم کار اجتماعی (۷/۲۵۵)	من به زنان رأی نمی‌دهم، چون برای سیاست ساخته نشده‌اند/ زن به دلیل احساساتی بودن نمی‌تواند قاضی یا رئیس جمهور باشد/ جایگاه بالاتر مردان، به دلیل کارهای مهمتری است که به آن مشغولند/ مردان نان آور خانواده هستند، پس باید فرصت‌های شغل، بیشتری در اختیار آنها باشد/ زنان ذاتاً کارهای خانه را بیشتر از مردان بلدند/ زنان، نباید پست‌های مهم بگیرند.
۶	تقسیم کار منزل (۶/۶۴۱)	اشتغال زنان، استقلال و سطح توقع آنها را بالا می‌برد و به ضرر ثبات خانواده است/ زنان غالباً علاقه و مختارانه، کدبانوگری و همسراری را انتخاب می‌کند/ زنان شاغل به دلیل خستگی، نمی‌توانند، آنطور که باید به وظایف خانگی خود بپردازند.
۷	ازدواج (۵/۳۴۵)	پسندیده نیست، زن موقع خواستگاری خواسته جنسی خود را مطرح کند/ زن، بعد از ازدواج ناموس مرد است/ احترام و ارزش زن در ازدواج سستی، بیشتر حفظ می‌شود.
۸	نابرابری فرهنگی (۵/۰۰۲)	زن ضعیف‌تر از مرد است، پس نباید بی‌جهت شجاعت به خرج دهد/ مدیر زن نسبت به مدیر مرد، منزلت کمتری دارد/ مغز تحلیلی مردان قوی‌تر از زنان است به همین دلیل موفق‌ترند
۹	فرزندآوری (۴/۶۸۸)	برای زنان، مادری کردن، ذاتاً مطلوب است/ به دنیا آوردن بچه‌های سالم، برای زن احترام خاصی می‌آورد/ سقط جنین عمده توسط زن، عملی غیرطبیعی و بی‌رحمانه است.

یافته‌های تحقیق

در ابتدا، به منظور آشنایی بیشتر با ماهیت متغیرهای پژوهش و تشخیص الگوهای حاکم بر داده‌ها، نتایج به دست آمده از آماره‌های توصیفی در دو بخش جدول ویژگی‌های فردی (۳) و جدول مقایسه تقاطعی (۴) آمده است.

جدول (۴) مقایسه تقاطعی نوع سستی و مدرن و متغیرهای مستقل در بین زنان مطلقه و زنان دارای طلاق عاطفی

کل	نوع طلاق			نوع دیدگاه	متغیر هامستقل
	عاطفی	قانونی			
۲۰۴	۱۴۴	۶۰	فراوانی	سستی	جامعه‌پذیری جنسیتی
۱۰۰	۷۰/۶	۲۹/۴	درصد		
۱۹۶	۷۸	۱۱۸	فراوانی	مدرن	
۱۰۰	۳۹/۸	۶۰/۲	درصد		
۲۱۳	۱۳۹	۷۴	فراوانی	سستی	ارزش های جنسیتی
۱۰۰	۶۵/۳	۳۴/۷	درصد		
۱۸۷	۸۳	۱۰۴	فراوانی	مدرن	
۱۰۰	۴۴/۴	۵۵/۶	درصد		
۲۰۰	۱۳۴	۶۶	فراوانی	سستی	نابرابری جنسیتی
۱۰۰	۶۷	۳۳	درصد		
۲۰۰	۸۸	۱۱۲	فراوانی	مدرن	
۱۰۰	۴۴	۵۶	درصد		
۱۹۹	۱۲۶	۷۳	فراوانی	سستی	روابط قدرت در خانواده
۱۰۰	۶۳/۳	۳۶/۷	درصد		
۲۰۱	۹۶	۱۰۵	فراوانی	مدرن	
۱۰۰	۴۷/۸	۵۲/۲	درصد		
۴۰۰	۲۲۲	۱۷۸	فراوانی	کل	
۱۰۰	۵۵/۵	۴۵/۵	درصد		

همانطور که مشاهده می‌شود، تحلیل نتایج توصیفی، تصویری کلی از وضعیت نوع جامعه‌پذیری جنسیتی زنان و نوع کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی آنها در حیطه‌های ارزش‌های جنسیتی فردی، نابرابری جنسیتی در جامعه و روابط قدرت در خانواده، را ترسیم می‌نماید و نشان می‌دهد که نوع جامعه‌پذیری جنسیتی و دیدگاه زنان در ارتباط با حیطه‌های مذکور در اغلب زنانی که طلاق قانونی گرفته‌اند، مدرن و در اغلب زنانی که دارای طلاق

عاطفی هستند، سنتی می‌باشد. در ادامه، رابطه و شدت رابطه متغیرهای مستقل با نوع طلاق با آزمون کای اسکوتر و فی سنجیده شده است؛ همچنین، جهت پی بردن به تفاوت‌های دو گروه از زنان مطلقه و غیر مطلقه دارای طلاق عاطفی در متغیرهای مستقل، از آزمون χ^2 دو گروه مستقل استفاده شده است.

بر طبق نتایج جدول (۵)، بین نوع جامعه‌پذیری جنسیتی زنان با نوع طلاق رابطه معناداری وجود دارد. با توجه به مقدار ضریب فی در جدول (۵)، شدت رابطه به دست آمده برابر با ۰/۳۱۰ و در سطح خطای کوچکتر از ۰/۰۱ معنی دار است. بنابراین برطبق نتایج به دست آمده از جدول تقاطعی، بیشتر زنان مطلقه دارای جامعه‌پذیری جنسیتی مدرن و اغلب زنان دارای طلاق عاطفی دارای جامعه‌پذیری جنسیتی سنتی هستند.

همچنین، بر طبق نتایج جدول زیر، بین دیدگاه زنان در ارزش‌های جنسیتی (کلشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی آنها در این زمینه) با نوع طلاق رابطه معنی داری وجود دارد و با توجه به مقدار کای اسکوتر (۱۷/۵۶۷)، این رابطه با اطمینان ۰/۹۹ درصد و در سطح خطای کوچکتر از ۰/۰۱ معنی دار است. از این رو، فرض وجود رابطه، مورد قبول قرار می‌گیرد. با توجه به مقدار ضریب فی در جدول (۵)، شدت رابطه به دست آمده برابر با ۰/۲۱۰ و در سطح خطای کوچکتر از ۰/۰۱ معنی دار است. بیشتر زنان مطلقه دارای دیدگاه مدرن و اغلب زنان دارای طلاق عاطفی دارای دیدگاه سنتی به ارزش‌های جنسیتی هستند. از دیگر نتایج جدول زیر، تأیید وجود رابطه معنی دار بین دیدگاه زنان از نابرابری جنسیتی در جامعه (کلشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی آنها در این زمینه) و نوع طلاق می‌باشد. با توجه به مقدار کای اسکوتر (۲۱/۴۱۹)، این رابطه با اطمینان ۰/۹۹ درصد و در سطح خطای کوچکتر از ۰/۰۱ معنی دار است. از این رو، فرض وجود رابطه، مورد قبول قرار می‌گیرد. با توجه به مقدار ضریب فی در جدول زیر، شدت رابطه به دست آمده برابر با ۰/۲۳۱ و در سطح خطای کوچکتر از ۰/۰۱ معنی دار است. بنابراین برطبق نتایج به دست آمده از جدول تقاطعی، بیشتر زنان مطلقه دارای دیدگاه مدرن و اغلب زنان دارای طلاق عاطفی دارای دیدگاه سنتی به نابرابری جنسیتی در جامعه هستند. همچنین، بر طبق جدول زیر، بین دیدگاه زنان از روابط قدرت در خانواده (کلشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی آنها در این زمینه) با نوع طلاق رابطه معنی داری وجود دارد. با توجه

به مقدار کای اسکوتر (۹/۷۹۷)، این رابطه با اطمینان ۰/۹۹ درصد و در سطح خطای کوچکتر از ۰/۰۱ معنی دار است. از این رو، فرض وجود رابطه، مورد قبول قرار می‌گیرد. با توجه به مقدار ضریب فی، شدت رابطه به دست آمده برابر با ۰/۱۵۷ و در سطح خطای کوچکتر از ۰/۰۱ معنی دار است. بیشتر زنان مطلقه دارای دیدگاه مدرن و اغلب زنان دارای طلاق عاطفی دارای دیدگاه سنتی به روابط قدرت هستند.

بنابراین نتایج آزمون کای اسکوتر، حاکی از آن است که تمامی متغیرهای مستقل پژوهش اعم از نوع جامعه‌پذیری جنسیتی زنان و نوع کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی آنها در حیطه‌های ارزش‌های جنسیتی فردی، نابرابری جنسیتی در جامعه و روابط قدرت در خانواده، رابطه‌ای معنادار با متغیر وابسته نوع طلاق دارند.

جدول (۵): آزمون رابطه و شدت آن بین متغیرهای مستقل و نوع طلاق (قانونی و عاطفی)

متغیرهای مستقل	آزمون رابطه: کای اسکوتر			آزمون شدت رابطه: فی (Phi)	
	مقدار	درجه آزادی	سطح معناداری	مقدار	سطح معناداری
جامعه‌پذیری جنسیتی	۳۸/۳۷۶	۱	۰/۰۰۰	۰/۳۱۰	۰/۰۰۰
ارزش‌های جنسیتی	۱۷/۵۶۷	۱	۰/۰۰۰	۰/۲۱۰	۰/۰۰۰
نابرابری جنسیتی	۲۱/۴۱۹	۱	۰/۰۰۰	۰/۲۳۱	۰/۰۰۰
روابط قدرت در خانواده	۹/۷۹۷	۱	۰/۰۰۲	۰/۱۵۷	۰/۰۰۲

جهت بررسی تفاوت میزان جامعه‌پذیری جنسیتی و ابعاد آن بین آزمودنی‌ها بر حسب نوع طلاق (قانونی و عاطفی)، از آزمون t دو نمونه مستقل استفاده شده است؛ نتایج حاصل از مقدار t و سطح معناداری برای هریک از متغیرها نشان داد، میزان جامعه‌پذیری جنسیتی، و نوع کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی آنها در حیطه‌های ارزش‌های جنسیتی فردی، نابرابری جنسیتی در جامعه و روابط قدرت در خانواده، در زنان دارای طلاق عاطفی بطور معناداری با زنان دارای طلاق قانونی تفاوت دارد؛ بر این اساس و با توجه به میانگین‌های به دست آمده، میزان جامعه‌پذیری جنسیتی، ارزش‌های جنسیتی، نابرابری جنسیتی و روابط قدرت در خانواده، در افراد دارای طلاق عاطفی بالاتر می‌باشد. به این معنا که آنها، از دیدگاه سنتی تری نسبت به زنان دارای طلاق قانونی برخوردارند.

جدول (۶) آزمون تفاوت جامعه‌پذیری جنسیتی و ابعاد آن بین آزمودنی‌ها بر حسب نوع طلاق
(قانونی و عاطفی)

متغیرهای مستقل	نوع طلاق	تعداد	میانگین	انحراف معیار	خطای استاندارد	درجه آزادی	مقدار t	سطح معنی‌داری
جامعه‌پذیری جنسیتی	قانونی	۱۷۸	۱۱۸/۰۲	۲۱/۶۷۰۵	۱/۶۲۴۳	۳۹۸	-۴/۲۱۹	۰/۰۰۰
	عاطفی	۲۲۲	۱۲۸/۹۶	۲۸/۶۴۶۹	۱/۹۲۲۷			
ارزش‌های جنسیتی	قانونی	۱۷۸	۵۵/۳۷۰۸	۹/۸۸۱۶۵	۰/۷۴۰۶۶	۳۹۸	-۳/۷۸۳	۰/۰۰۰
	عاطفی	۲۲۲	۵۹/۵۹۰۱	۱۲/۴۲۳۱۰	۰/۸۳۳۷۸			
نابرابری جنسیتی	قانونی	۱۷۸	۳۷/۳۳۷۱	۸/۹۸۹۵۷	۰/۶۷۳۸۰	۳۹۸	-۴/۵۰۰	۰/۰۰۰
	عاطفی	۲۲۲	۴۱/۸۶۴۹	۱۱/۱۳۱۸۶	۰/۷۴۷۱۲			
روابط قدرت در خانواده	قانونی	۱۷۸	۵/۶۸۰۷۸	۵/۶۸۰۷۸	۰/۴۲۵۷۹	۳۹۸	-۳/۴۱۲	۰/۰۰۰
	عاطفی	۲۲۲	۲۷/۵۰۴۵	۷/۱۸۷۶۹	۰/۴۸۲۴۱			

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش، با هدف تبیین ارتباط جامعه‌پذیری جنسیتی زنان با طلاق آنها در شهر بندرعباس انجام گرفت. زمینه ورود به این موضوع از آنجا شکل گرفت که جامعه ایران، در سال‌های گذشته، همگام با دگرگونی‌های ساختی و فنی و پیوند گسترده با جامعه جهانی و همچنین آشنایی با ارزش‌های نوین در گستره جهانی، با دگرگونی‌های مهمی روبه‌رو بوده است؛ تغییر نقش و جایگاه زنان، کاهش میزان ازدواج، افزایش میزان طلاق، تغییر نگاه به نقش همسر، تغییر مرکزیت تصمیم‌گیری در خانواده و ... از جمله آن می‌باشد که به مجموعه‌ای از مسائل پیچیده انجامیده و پایداری خانواده‌ها را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. خانواده ایرانی نیز، با این تغییرات و تغییر نقش‌ها بین زوجین درگیر چالش‌هایی است و طی دو دهه اخیر به رغم تمام سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی، به سمتی در حال حرکت است که روز به روز بر تعداد طلاق‌هایش افزوده می‌شود. به نظر می‌رسد بسیاری از تغییراتی که در بالا ذکر شد مربوط به نقش‌های جنسیتی می‌باشد. نقش‌ها، مهمترین عنصر روابط اجتماعی هستند و در فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی آموخته می‌شوند. یادگیری، پذیرش و ایفای نقش‌ها متأثر از کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی هر فرد می‌باشد که در عرصه‌های مختلف حضور پیدا

می‌کنند، از جمله مهمترین آنها نظام نابرابر جنسیتی در جامعه، روابط قدرت در خانواده و ارزش‌های مورد قبول فرد می‌باشد؛ همچنین در تحقیقات مختلفی که در این زمینه صورت گرفته است، دیدگاه‌های متفاوتی در رابطه با تأثیر این تغییرات مطرح می‌شود؛ برخی از آنها، مدرنیته را باعث ایجاد مساوات بیشتر در خانواده و در نتیجه پایداری نهاد خانواده می‌دانند و معتقدند کم بودن میزان طلاق در جوامع سنتی، لزوماً نشان دهنده خوشبختی نیست و برخی دیگر نیز با اذعان به تأثیر منفی مدرنیته بر نهاد خانواده، راه حل حفظ این نهاد را، بازتولید سنت ها، تلقی می‌کنند و معتقدند، دگرگونی‌های ناشی از مدرنیته باعث افزایش میزان طلاق در جامعه شده است؛ با این استنباط، پژوهش حاضر نوع کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی هر فرد که در طی جامعه‌پذیری جنسیتی می‌آموزد را با توجه به دیدگاه آنها درباره نابرابری جنسیتی در جامعه، روابط قدرت در خانواده و ارزش‌های مورد قبول فرد، در ارتباط با طلاق مورد بررسی قرار داد؛ بنابراین، سؤال پژوهش حاضر این بود که آیا نوع جامعه‌پذیری جنسیتی افراد و نوع کلیشه‌ها، انتظارات و علائق جنسیتی هر فرد در رابطه با نابرابری جنسیتی در جامعه، روابط قدرت در خانواده و ارزش‌های فردی، ارتباطی با نوع طلاق دارد؟ زنان دارای طلاق عاطفی و مطلقه در این زمینه، چه تفاوتی با هم دارند؟

نتایج حاصل از آزمون‌های استنباطی نشان داد که تمامی متغیرهای مستقل، رابطه معناداری با طلاق دارند و در متغیرهای مستقل، بین زنان دارای طلاق عاطفی و زنان مطلقه، تفاوت معناداری مشاهده می‌شود. بنابراین می‌توان گفت، در صورت وجود نارضایتی از زندگی مشترک یا بروز اختلاف بین زوجین، احتمال اینکه افرادی که دارای جامعه‌پذیری جنسیتی مدرن هستند و دیدگاه آنها در ارتباط با ارزش‌های جنسیتی، نابرابری جنسیتی و روابط قدرت در خانواده، نیز مدرن است، به سوی طلاق قانونی گام بردارند، بیشتر از زنانی است که دارای جامعه‌پذیری سنتی هستند؛ این در حالی است که، در صورت وجود نارضایتی از زندگی مشترک یا بروز اختلاف بین زوجین، افرادی که دارای جامعه‌پذیری جنسیتی سنتی هستند و دیدگاه آنها در ارتباط با ارزش‌های جنسیتی، نابرابری جنسیتی و روابط قدرت در خانواده، سنتی است، احتمالاً درگیر طلاق عاطفی خواهند شد. نتیجه به دست آمده از این فرضیه‌ها با یافته‌های تحقیقات سهراب زاده و همکارانش (۱۳۹۸)، مبنی بر اینکه، زنان با به چالش کشاندن نقش‌های جنسیتی

سنتی و باز تعریف آنها، در پی یافتن هویتی فراتر از نقش‌های مرتبط با خانه و خانواده هستند و در این راه مقاومت می‌کنند، طاهری بنچاری و همکارانش (۱۳۹۷)، مبنی بر تأثیر ارزش‌های جنسیتی مدرن در رابطه با خانواده، ازدواج و طلاق بر طلاق در بین زوجین، قنبری (۱۳۹۶)، مبنی بر تأثیر جامعه‌پذیری جنسیتی، ایدئولوژی مردسالاری و سلطه‌پذیری زنان و بیشتر از همه، سلطه‌جویی مردان در خانواده‌های سنتی بر افزایش خشونت‌های خانوادگی، عابدینی و همکارانش (۱۳۹۶)، مبنی بر وجود رابطه بین باورهای جنسیتی مدرن و نگرش مثبت به طلاق، آماتو و پریویتی^۱ (۲۰۰۳) مبنی بر تفاوت در دلایل افراد برای طلاق بر حسب متغیر جنسیت و شروع فرایند طلاق بیشتر توسط زنان نسبت به مردان در جامعه مدرن، جو.لی^۲ (۲۰۰۵) مبنی بر تأثیر مدرنیزاسیون و رواج اندیشه‌های غربی بر افزایش طلاق در ژاپن از سال‌های جنگ دوم جهانی به بعد و کولترین و آدامز^۳ (۲۰۰۳) مبنی بر درک طلاق به عنوان یک فرایند کاملاً فردی، همراه با منافع شخصی هر یک از اعضاء در جوامع فردگرای مدرن، همسو می‌باشد.

بنابراین، با توجه به یافته‌های پژوهش، به نظر می‌رسد، میزان تأثیرات مثبت یا مخرب ورود مدرنیته بر یک جامعه، تا حدود زیادی به نحوه مواجهه آن جامعه با این تغییرات بستگی دارد. پس نمی‌توان مدعی بود که مدرنیته و جامعه‌پذیری جنسیتی مدرن منتج از آن، به خودی خود، منجر به گسیختگی نهاد خانواده شده و طلاق را افزایش داده است و در این راستا، راهکار نجات خانواده را برگشت به عقب و تقویت تمام و کمال ساختارهای سنتی دانست. زیرا، مقاومت نیروهای سنتی در برابر تغییر و در مقابل آن اصرار نیروهای مدرن بر تغییر، به ویژه در خانواده که یکی از مهمترین میدان‌های کنشگری اعضای جامعه به حساب می‌آید، منجر به بروز تنش‌هایی بین نیروهای اجتماعی شده است که یکی از نتایج آن می‌تواند، عدم سازگاری زناشویی باشد. در همین راستا، در جوامع سنتی و در افرادی که به صورت سنتی جامعه‌پذیر شده‌اند، این عدم سازگاری می‌تواند بیشتر به طلاق عاطفی و در جوامع مدرن و افرادی که به صورت مدرن جامعه‌پذیر شده‌اند، بیشتر به اقدام عملی برای طلاق بیانجامد. بنابراین، هر جامعه‌ای لازم است تلاش کند ضمن بهره‌برداری از ویژگی‌های مثبت مدرنیته، ارکان اصلی

1. amato and previti

2. Yean-Ju Lee

3. Coltrane and Adams

هویتی خود را حفظ کند. در غیر این صورت، از تأثیرات منفی ورود مدرنیته در امان نخواهد بود و در پایه‌ای ترین امور با جدی ترین مسائل روبرو خواهد شد. مانند مسائلی که در رابطه با خانواده و تغییر نگرش افراد و افزایش طلاق در جامعه ایرانی رخ داده است. با توجه به نتیجه به دست آمده این پژوهش پیشنهاد می‌کند، کلیه نهادها و مراکز متولی پایداری خانواده، اعم از بخش‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و آموزشی در جهت تقویت واقع بینانه خانواده و ترسیم الگویی منطبق با تغییرات و خواسته‌های جدید به وجود آمده در جامعه، به اقداماتی هماهنگ مبادرت ورزند. همچنین زنان و مردان جامعه سعی داشته باشند، نسلی را تربیت کنند که علاوه بر آگاهی نسبت به وظایف و درک صحیح نقش‌های خانوادگی و اجتماعی خود، عدالت جنسیتی را سرلوحه تمام انتظارات و توقعات قرار دهند و با رفتارهای عدالت محور در خانواده، به فرزندان خود، اهمیت خانواده و جایگاه فراجنسیتی آن را بیاموزند. به یکدیگر بر حسب اصول انسانی و نه جنسیتی احترام گذاشته و به این ترتیب این فرهنگ را در جامعه نهادینه و فراگیر کنند؛ از نکات مثبت مدرنیته مانند اعتقاد به تقسیم کار برابر، برابری جنسیتی و ارزش‌های فراجنسیتی و نکات مثبت سنت‌ها مانند جایگاه رفیع خانواده، عمل به نقش‌های خانوادگی و وظایفی مثل ایجاد محبت، همدلی، فرزندآوری استفاده کرده و از بخش‌های منفی آنها مانند تساهل در امور جنسی، عدم پذیرش برخی نقش‌ها مانند مادری و پدری کردن در تفکرات مدرن و تعیین خشک وظایف، عدم همکاری در امور منزل و دیکتاتوری یک جنس در تفکرات سنتی بپرهیزند تا در جهت به فعلیت و ظهور رسیدن تمام استعدادها و تشکیل خانواده‌ای پایدار گام‌های مثبت و مؤثری برداشته شود.

منابع

- احمدی، وکیل (۱۳۹۲)، تغییر نگرش نسبت به نابرابری جنسیتی در طی فرایند گذار جمعیتی. جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۴(۳)، پیاپی ۵۱: ۳۴-۱۵.
- اسحاقی، محمد (۱۳۹۱)، سنجش عوامل اجتماعی موثر درخواست طلاق زنان در شهر تهران. زن در توسعه و سیاست، ۱۰(۳)، پیاپی ۳۸: ۹۷-۱۲۴.
- اعظم آزاده، منصوره؛ آرامی، سعیده (۱۳۹۵)، بررسی جامعه‌پذیری جنسیتی و رفتار در دو راهی - اجتماعی. مطالعات اجتماعی - روانشناختی زنان. ۱۴(۱): ۷-۳۹.

- افراسیابی، حسین (۱۳۹۵)، زمینه‌ها و نحوه مواجهه با طلاق عاطفی میان زنان شهر یزد. زن در توسعه و سیاست، ۱۴(۲): ۲۷۰-۲۵۵.
- بستان نجفی، حسین (۱۳۸۵)، بازنگری نظریه‌های نقش جنسیتی. پژوهش زنان، ۴(۲۰۱): ۳۱-۵.
- پروین، ستار؛ داودی، مریم و محمدی، فریبرز (۱۳۹۱)، عوامل جامعه شناختی مؤثر در طلاق عاطفی در بین خانواده‌های تهرانی. مطالعات راهبردی زنان، ۱۴(۵۶): ۱۱۹-۱۵۴.
- جاویدی کلاته جعفرآبادی، طاهره؛ معدنی، صدیقه و رضوی، بی بی زهرا (۱۳۹۰)، نظریه یادگیری شناختی - اجتماعی بندورا و دلالت‌های تربیتی آن. اولین همایش ملی یافته‌های علوم شناختی در تعلیم و تربیت، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱: ۲۳۱-۲۵۳.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۰)، نقش خانواده به عنوان عامل و مانع بزهکاری نوجوانان. پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۲۹: ۱۳۲-۹۵.
- حاجی زاده میمندی، مسعود؛ مداحی، جواد؛ کریمی، یزدان؛ حدث، الهه و غروری، ملینا (۱۳۹۵)، بررسی عوامل اجتماعی مرتبط با طلاق عاطفی: متأهلین شهر شیراز. مطالعات راهبردی زنان، ۱۸(۷۱): ۸۵-۱۰۸.
- حجازی، الهه؛ رضادوست، زهرا (۱۳۹۱)، بررسی اثر جنس و طرحواره‌های جنسیتی بر الگوی دوستی. زن و جامعه، ۳(۳): ۷۸-۵۷.
- خلیلی، محسن (۱۳۸۶)، آسیب شناسی مشارکت زنان در جامعه معاصر ایران. پژوهش زنان، ۵(۲): ۱۸۶-۱۶۵.
- ریاحی، محمد اسماعیل (۱۳۸۶)، عوامل اجتماعی مؤثر بر میزان پذیرش کلیشه‌های جنسیتی. پژوهش زنان، ۱۵(۱): ۱۳۶-۱۰۹.
- زارعی توپخانه، محمد؛ جان بزرگی، مسعود (۱۳۹۶)، رابطه ساختار قدرت خانواده اصلی با ساختار قدرت خانواده فعلی و عملکرد آن. روانشناسی و دین، ۱۰(۳): ۱۳۶-۱۲۱.
- زاهدی، محمد جواد؛ نایی، هوشنگ؛ دانش، پروانه و نازک تبار، حسین (۱۳۹۲)، تبیین جامعه شناختی تأثیر فرآیند نوسازی در ساختار خانواده: مقایسه نقاط شهری و روستایی در استان مازندران. مطالعات راهبردی زنان، ۱۶(۶۱): ۱۴۸-۹۷.
- سالنامه آماری کل کشور (۱۳۹۷)، آمار رویدادهای حیاتی: آمارهای ازدواج و طلاق: ۸۴-۸۲.
- سالنامه آماری هرمزگان (۱۳۹۷-۱۳۶۸)، سازمان برنامه و بودجه هرمزگان، بخش آمار.
- سفیری، خدیجه؛ ایمانیان، سارا (۱۳۸۸)، جامعه شناسی جنسیت؛ تهران: انتشارات جامعه شناسان.

- سهراب زاده، مهران؛ شعاع، صدیقه؛ نیازی، محسن و مجید موحد مجد (۱۳۹۸)، باز اندیشی نقش‌های جنسیتی زنانه و تعیین کننده‌های فرهنگی و اجتماعی مرتبط با آن: زنان متأهل شهر شیراز، مجله فرهنگی تربیتی زنان و خانواده، ش ۴۹: ۸۷-۱۱۱.
- طاهری بنچاری، رویا؛ آقاجانی مرساء، حسین و کندری، علیرضا (۱۳۹۷)، واکاوی پدیده طلاق، ریشه‌ها و پیامدها در شهر تهران ۱۳۹۵، بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۹(۲): ۱۶۴-۱۳۹.
- عابدینی، محمود؛ وحید، هیرو و سنگانی، علیرضا (۱۳۹۶)، هم سنجی باورهای جنسیتی و نگرش به طلاق دانشجویان کرد و فارس با توجه به جنسیت، آسیب شناسی، مشاوره و غنی سازی خانواده، ۲(پیاپی ۶): ۴۵-۶۰.
- فریدمن، جین (۱۳۸۱)، فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: انتشارات آشیان.
- قنبری، فائزه؛ فتحی، سروش (۱۳۹۶)، بررسی عوامل موثر بر تولید نابرابری جنسیتی در بین خانواده - های شهر گرمسار. پژوهش‌های انتظامی اجتماعی زنان و خانواده. ۵(۱): ۸۶-۶۹.
- قندهاری، پردیس (۱۳۸۲)، زن و قدرت؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان میراث فرهنگی کشور، مرکز مردم شناسی.
- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات جامعه شبکه ای؛ ترجمه احمد علی قلیان و افشین خاکباز، تهران: انتشارات طرح نو.
- گاتمن، جان مردخای (۱۳۸۵)، موقعیت یا شکست در ازدواج: چگونه ازدواجی پایدار داشته باشیم؟؛ ترجمه ارمغان جزایری، تهران: انتشارات خجسته.
- مامی، شهرام؛ عسگری، میترا (۱۳۹۲)، نقش تمایز یافتگی خود و سبک‌های دلبستگی در پیش بینی طلاق عاطفی. همایش منطقه‌ای آسیب شناسی پدیده طلاق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سقز.
- محمدی اصل، عباس (۱۳۹۶)، بر ساخت اجتماعی جنسیت؛ تهران: انتشارات گل آذین.
- محمودیان، حسین؛ خدامرادی، حسام (۱۳۸۹)، بررسی رابطه طلاق و توسعه اقتصادی اجتماعی در شهرستانهای کشور. مطالعات امنیت اجتماعی، جدید(۲۳): ۴۱-۱۳.
- میرزایی، علیرضا (۱۳۹۵)، مهمترین نظریه‌های مطرح شده در زمینه رشد هویت جنسی. پرتال تخصصی مددکاری اجتماعی ایران: دسته پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی www.madadkar.org.
- نجار نهاوندی، مریم (۱۳۸۹)، نقش فرهنگ و مقوله جنسیت در اجرای سیاست‌های آموزشی. برگ فرهنگ، جدید (۲۱): ۱۲۰-۱۱۲.

- نیک پی، امیر (۱۳۸۰)، فراز و فرود جامعه‌شناسی دین در ایران. کتاب ماه (علوم اجتماعی)، ۱۴(۴۹)-۵۰: ۹-۲۲.

- یعقوبی، علی (۱۳۹۳)، نظریه‌های مردانگی: با تأکید بر رویکرد جامعه‌شناختی؛ تهران: نشر پژوه.

- یعقوبی، علی؛ رئوفی، لیلا (۱۳۹۷)، بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر میزان خشونت علیه زنان: زنان متاهل شهر خلخال. مطالعات علوم اجتماعی/ایران، ۱۰(۳۹): ۱۴۰-۱۲۱.

- 0 Johnson, Michelle (2017). *The relationship between divorce during childhood or adolescence and attitudes toward marriage in adulthood*, A PHD Thesis. The Faculty of California State University, Stanislaus.
- 0 Mukai, M. (2004). *Modernization and Divorce in Japan*. A MD Thesis. The Faculty of Arts in Sociology, Japan Marshall University.
- 0 Raley, R. Kelly & Sweeney, Megan M. (2020). Divorce, Partnering, and Stepfamilies: A Decade in Review. *Journal of Marriage and Family*. Vol.82: 81-99.
- 0 Watson, L. (2014). *Gender justice for all: achieving just and equitable power relations between women and men*. Landan: The Free.